

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه بیستم فقه القضا (1400-1401)

الحمد لله رب العالمين وصلی الله على محمد وآله الطاهرين ولعنه الله على اعدائهم اجمعين؛

### درس اخلاق

عنه (امیر المومنین علی بن ابی طالب) علیه السلام: **إِتِّهِمُوا عُقُولَكُمْ؛ فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا يَكُونُ الْخَطَأُ** (غرر الحکم: حدیث 2570 صفحه 108) حدیثی از امام همام باب مدینه العلم امیر المومنین علی علیه السلام است. ترجمه نمی‌کنم که جسارت نشود. یک اصطلاحی را ما گاهی به کار بردیم الان هم عرض می‌کنم با عنوان **مدیریت و جمع متضاد نماها**. مراد این است برخی از امور در زندگی انسان‌ها متضاد می‌نماید، ولی تضادی در بین آن‌ها نیست. کسانی که مدیریت ندارند، نمی‌توانند بین این‌ها جمع کنند و یکی را می‌گیرند و جلو می‌روند؛ ولی انسان مدیر و توانا باید بتواند بین این متضاد نماها جمع کند زیرا گاه یا در بیشتر موارد آن مصلحت که یک حکومت، یک فرد، یک جامعه باید پیدا کند در یکی از آن‌ها پیدا نمی‌کند.

در زندگی خود انسان زیاد پیش می‌آید بدون تردید، بدون تردید انسان باید اعتماد به نفس داشته باشد. فکر نکنید دیر به دنیا آمده به شیخ درونش که عقل است معتمد باشد. این‌ها را در روایات داریم.

ضد این متکی به عقل می‌شود انسانی مقلد، متکی به دیگران، ترسو در نظریه پردازی، محتاط، فکر می‌کند همه حرف‌ها در عرصه علمی زده شده است. اگر کسی بتواند جمع کند، به این معنا که متکی به خود باشد اما سهمی برای دیگران هم قائل باشد (بگوید شاید من اشتباه می‌کنم) موفق است. من خودم گاهی بحث‌هایی پیش می‌آید واقعا می‌ترسم؛ می‌گویم اگر واقعا طرف مقابل یک دفاعی داشته باشد که من احتمالش را نمی‌دهم، بنده چکار کنم؟! حرفم را زده‌ام، خیلی وقت‌ها انسان باید در داوری‌ها دقت کند. اینکه خود را قابل نقد ببیند، فصل الخطاب نبیند، خود را ببیند اما دیگران را هم ببیند.

ما یک جمله‌ی داریم از شما که اهل دقت هستید از فضلا می‌خواهم توجه کنید. خیلی وقت‌ها می‌گوییم خود بینی بد است. اینکه شاید خلاف قرآن باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ** (مائده، 105) چه کسی است که خود خواه نباشد؟! لذا خود بینی و خود خواهی، دیدن خود است. خود بینی دیدن خود نیست، ندیدن دیگران است. اینجا که می‌رسد بد می‌شود فقط خود را دیدن بد است والا خود را هم دیدن که ضرورت زندگی است. اصلا تمام تلاش‌ها روی خود دیدن و خود بینی است اما جایی که می‌رسد طرف خودش را محور قرار می‌دهد، بر اساس این دین و ایمانش را می‌گذارد، قضاوت هم می‌کند، این بد است.

لذا حضرت مولا سلام الله علیه می‌فرمایند **إِتِّهِمُوا عُقُولَكُمْ** یعنی یک سهمی برای دیگران قائل باشید. نسبت به فهم خودتان و عقل خودتان یک گمان بد داشته باشید؛ اما نه اینکه اعتماد به نفس خود را از دست بدهید. اینجا باید مدیریت شود. مدیریت متضاد نماها هم آنهم عقله

هم به شیخ درونش اعتماد داشته باشد. نظریه اش را بدهد، صحبتش را بکند، نگوید خلاف مشهور است، نگوید خلاف جَوّ است؛ ولی برای دیگران هم ارزش قائل باشد. **فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا** به درستی که شأن اینچنین است که از اعتماد کامل خطا شروع می‌شود. **يَكُونُ الْخَطَا** یکنون تامه است. خطا از اینجا شروع می‌شود. یعنی از نظر مولا نقطه شروع خطا از ثقه به عقل است. معلوم است مقصود از ثقه آن نیست که منافات با اعتماد به نفس داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که هیچ احتمالی را ملاحظه نداشته باشد و فقط جلو رود.

برخی به یک نظر علمی که می‌رسند، یا بعضی از سیاست مدارها وقتی پُست می‌گیرند، برخی نهادها نقد ناپذیر می‌شوند. این ریشه نقد ناپذیری همین **مِنَ الثَّقَةِ بِهَا** است. لذا در پژوهش و تألیف، یک کسی که می‌خواهد کتاب بنویسد، یکی می‌خواهد تدریس کند، دیگری می‌خواهد سیاست ورزی کند و در سیاست باشد، چهارمی می‌خواهد زندگی کند، همه انسان‌ها ضمن اینکه جایگاه عقل را حفظ می‌کنند باید آن را متهم کنند. فرد باید متهم کند، حکومت باید عقل خودش را متهم کند، نهاد مثل حوزه، دانشگاه، ارتش و سپاه باید خودش را متهم کند. شاید واقعا من اشتباه کنم.

تصور کنید که اگر همین حدیث در زندگی ما اجرا بشود چه گلستانی می‌شود. اگر سهمی از خطا را برای خودمان هم قائل بشویم و سهمی از ثواب را برای دیگران، احتمال بدهیم چیزی که می‌گوییم یک نکته‌ای دارد، نقد باشد یا تایید باشد، ممکن است مسئله سیاسی و اجتماعی باشد، به هر صورت مدیریت متضاد نماها جمع آن‌ها کار آسانی نیست. جالب این است کسی نخواهد مدیریت کند آسان است، بخواهد کتاب بنویسد آسان است، بخواهد حکومت کند آسان است، بخواهد داوری کند آسان است. ولی وقتی بخواهد جمع بین این‌ها بکند به تعبیری که در مصاحبه گفتم دوگانه سازی غیر ضرور نکند، اگر نخواهد بکند قدری کار سخت می‌شود؛ ولی غیر ممکن نیست، ولی به هر صورت وقتی انسان مسئولیتی قبول می‌کند چه در زندگی، چه در پژوهش و چه در سیاست باید متوجه این نکته باشد.

## جمع بندی در خصوص اعتبار اطمینان

داشتیم بحث اطمینان می‌کردیم. گفتیم نکاتی آخر کار لازم است تذکر بدهیم مرجع تشخیص کیست؟ وجه ابزاری دارد؟

وقتی ما در مواجهه با یک پدیده چهار حالت درست کردیم؛ ممکن است کسی بگوید من نمی‌دانم حالت دوم را دارم، که علم عادی است یا حالت سوم است، که اطمینان است (و باید به همین هم اطمینان بگوییم) که نه علم عادی و نه علم عرفی است؟ اگر با وجدان به جایی نرسید، که ممکن است هم نرسد نتیجه می‌گویند تابع اخس مقدمات است. مثلا اگر بین حالت دوم سوم است باید بگوید حالت سوم؛ اگر بین سه و چهار شک دارد و نمی‌داند ظن قوی است یا اطمینان و به وجدانش هم رجوع می‌کند نمی‌فهمد، باید به حالت چهار مراجعه نماید.

### • مطلب دوم

بحث ما اطمینان است مخصوصا گفتیم این حالت سوم است که پیش می‌آید. مثلا در قضا این است که بحث می‌شود. پیش می‌آید یا نه یک نکته را اعزه نباید غافل شویم اینکه عقلا در مهام امور، امور خیلی مهم به صرف اطمینان که مقصودمان همان حالت سوم است عمل نمی‌کنند. اگر امکان تحصیل علم (کدام حالت علم بود نگوید فقط حالت اول، حالت اول و دوم علم بود) بود به حالت سوم عمل نمی‌کنند. خودتان از عقلا هستید برای کارها ما یک سهمی می‌گذاریم. کار غیر مهم با احتمال هم حرکت می‌کنیم.

اما بعضی وقت‌ها تا گمان نکند، بعضی وقت‌ها تا اطمینان نکند، بعضی وقت‌ها تا یقین نکند (مثل جایی که می‌خواهد خودش را در معرض جراحی قرار دهد) اگر امکان تحصیل حالت دوم است به حالت سوم بسنده نمی‌کند. این است که باید دقت کنید عقلا در مهام امور حتی به حالت سوم عمل نمی‌کنند. واجبات الهی و محرمات الهی از مهام امور است. چون چه چیزی بالاتر از واجبات و محرمات الهی؟! بی‌جهت نیست که علما (ما قبلا هم گفتیم) اگر یک چیزی سندیتش به علم نرسد، قبول نمی‌کنند. لذا می‌گویند علم چیزی که خودش قطع است و علمی چیزی که به قطع می‌رسد. مثل اینکه می‌گویند خبر واحد علم نمی‌آورد ولی سند پشتیبان خبر واحد علم آور است. اگر اطمینان آور باشد چی؟ می‌گویند نه. شاید فقط منشا علم و علمی همین نباشد که می‌خواهیم واجبات الهی و محرمات را کشف کنیم و به آن فتوی بدهیم. از طرفی از مهام امور است و در مهام امور عقلا به غیر علم عمل نمی‌کنند. پس اطمینان بی‌فایده است. عقلا در مهام امور به صرف اطمینان عمل نمی‌کنند، اگر حصول علم ممکن باشد (اینکه می‌گویم حصول علم ممکن باشد از این جهت است که بعضی وقت‌ها این اطمینان خیر الطرق المیسره است و علم ممکن نیست پس اطمینان بهترین راه است)

یک کسی بگوید اگر من به اطمینان عمل نکنم باید بروم سراغ اصول عملیه اصول عملیه هم که فقه عذر است، نه فقه کشف.

## نکته سوم

### نسبت به قضا اطمینان آری یا نه؟

ما آن حالت‌های خارجی را داریم مثلا قاضی ما گاهی وقت‌ها نسبت به پرونده حالت سوم یا دوم یا اول یا چهارم را دارد؛ اما بیشتر همین حالت سوم است و اگر می‌خواهیم اسم اطمینان را بکار ببریم بهتر است همین جا بکار ببریم.

من آمدم در برگه دو بخش کردم. در یک بخشی می‌تواند، بلکه باید اعتماد کند؛ در یک بخشی نه آن بخشی که من نوشتم آری، به مثل مفاهمه مربوط می‌شود، قاضی می‌تواند اعتماد کند. مثلا قاضی متهم را می‌آورد، متهم اقرار می‌کند، نه می‌ترسانند، نه تهدید می‌کنند اقرار می‌کند. قاضی از کلمات مقرر یک برداشتی می‌کند و نسبت به این برداشت یک اطمینانی دارد. آیا می‌تواند نسبت به آن حساب کند یا نه؟ یا مثلا نامه پزشک قانونی برای قاضی می‌آید، کروکی پلیس‌راه می‌آید که نسبت به صحت این نامه و کروکی حالت سوم را دارد. شهود می‌آیند شهادت می‌دهند و کلماتشان ظهور دارد و قاضی مطمئن می‌شود، به حالت سوم می‌رسد، آیا می‌تواند قضاوت کند یا نه؟ اصلا قضاوت همه‌اش همین است. اینجا می‌تواند به این حالت سوم اعتماد کند و بعد نظرش را بدهد.

**اشکال** اینجا ممکن است به من بگویند در اینجا از این باب است که اقرار، نظر کارشناس و شهادت شهود امارات قانونی است. و در امارات قانونی اطمینان که هیچ، حتی حالت چهارم هم کافی است. حتی گمان هم نیاید احتمال هم کافی است. پس از باب این است که اماره قانونی است؛ نه از این باب که اطمینان قاضی است.

**جواب** زود قضاوت کردید. من نگفتم خود اقرار، گفتم مفاد اقرار. نگفتم حجیت بینه بلکه برداشت از بینه و برداشت از نظر کارشناس، برداشت غیر از اعتبار نظر کارشناس است. لذا ما دو گزاره می‌خواهیم. نظر کارشناس معتبر است و برداشت قاضی از نظر کارشناس هم معتبر است. من این دومی را می‌گویم. اقرار کافی است این یک گزاره، گزاره دوم اینکه برداشت مقام قضایی از اقرار هم کافی است.

ممکن است شارع بگوید اقرار را باید دو نفر بشنوند و تایید کنند، دو قاضی یا سه قاضی باشد اما فرموده است. یا بگوید اگر قاضی اطمینان پیدا کرد.

پس یک بحث اعتبار خود اماره قانونی است، یک بحث برداشت از امارات قانونی است. برداشت یعنی ظاهر کلام، خود حجیت ظواهر کلام هم از امارات قانونی است. اینجا ما روی مبنایی هستیم که اصل ظهور را قبول ندارد مگر اطمینان بیاورد و مبنای ما همین است اگر اطمینان بیاورد معتبر است. مبنای ما این است. ما روی مبنای خودمان حرف می‌زنیم.

(برگه را ببینید) سه: نسبت به قضا و امور پیرامون او باید گفت در آن بخش از قضا که به مثل مفاهمه مربوط می‌شود می‌توان به اطمینان ترسیم شده در صورت سوم اعتماد کرد. مثلا در اقرار شخص و در نوشته‌های کارشناس و شاهد؛ به اطمینان حاصل از این پدیده‌ها اعتماد شود. البته (این همان اشکال و جواب است) حساب نفس اقرار، نظر کارشناس و شهادت شهود که اماره قانونی است جدا می‌باشد. در آنجا حصول گمان هم شرط نیست، صحبت از اطمینان به مفاد این امارات است. با این توضیح معلوم می‌شود که اگر ظهور سخن را حتی اگر مفید به حالت سوم نباشد، امارات قانونی دانستیم؛ باز هم نوبت به حالت سوم نمی‌رسد و برخی از مراحل حالت چهارم هم کفایت می‌کند. بنا بر این اطمینان در مفروض مفاد اقرار و شهادت شهود وقتی به کار می‌رود که مثل صرف ظهور، اماره قانونی ندانیم و اطمینان را به عنوان دلیل حاصل از ظهور بپذیریم. باز این را نوشتیم دلیل حاصل از ظهور یا مطلق اطمینان؛ چون بیند بعضی وقت ها اطمینان مثل بحث خبر واحد برخی ها می‌گویند اطمینان در خبر واحد معتبر است، نه هر اطمینانی. برخی ها می‌گویند مطلقا معتبر است. یا می‌گوییم اطمینان برخواسته از اقرار، اطمینان برخواسته از شهادت شهود یا اطمینان برخواسته از نظر کارشناس. این جا یک نقطه بگذارید این یک بخش اما بخش دوم ان شالله جلسه آینده مطرح می‌شود.